

«از هدف تجدید اعتماد عمومی بسیار فاصله داشتند و تنها سبب شدند که موجی از فرار سرمایه‌ها به سوی ارزش‌های اقتصادی مطمئن‌تر برآید».

در ادامه گزارش آمده است، که شهروندان آندونزیایی در زمانی کمتر از چند روز پس از اعلان تعطیل شدن ۱۶ بانک، تقریباً دو میلیارد دلار از سیستم بانکی کشور خود خارج کردند. در پایان نوامبر ۱۹۹۷ بحران چنان اوج گرفت که دو سوم تمام بانک‌های آندونزیی قسمت اعظم سپرده‌های خود را از دست داده بودند. وضعیت چنان شکننده بود که بانک مرکزی آندونزی مجبور به تزریق پول در حجم بسیار زیاد به سیستم بانکی شد تا از سقوط کامل آن جلوگیری کند. بر اثر این ازدیاد حجم پول، ارزش روپیه آندونزیی بشدت کاهش یافت و در پایان دسامبر ۱۹۹۷ سبب بروز هرج و مرج پولی جدیدی شد که بعید به نظر می‌رسد آندونزیی به تنهایی از عهده رفع آن برآید.

ص ب پ برای دامن‌زدن به این بحران به آندونزی، تایلند و کره جنوبی اولتیماتوم داد که اقتصاد ملی خود را دقیقاً با نسخه‌های سنتی ص ب پ تطبیق دهند، تا بتوانند از تدابیر نجات آن بهره‌مند گردند. این نسخه‌ها [که برای ما ایرانیان کاملاً شناخته شده است و در زمان تصدی رفسنجانی با عنوان "سیاست تعدیل اقتصادی" معرفی می‌شد] عبارت بودند از: کاهش بودجه عمومی، اتخاذ تدابیر ضد تورمی، تعطیل کردن بانک‌های در حال ورشکستگی، حذف کنترل دولتی بر اقتصاد (خصوصی‌سازی)، حذف سوبسیدها از مواد غذایی اولی، سوخت و دیگر ارزاق و مصارف روزمره عمومی.

در مورد خاص آندونزی، فرامین ص ب پ برای اعطای ۳۹ میلیارد دلار اعتبار اضطراری به شرح زیر بود:

* تورم می‌بایستی به کمتر از ۲۰٪ کاهش داده شود، اما هم‌زمان می‌بایستی از بروز رکود در تولید و تجارت جلوگیری گردد؛

* کسر بودجه نیایستی از ۱٪ تولید ناخالص ملی تجاوز کند (در آلمان بر اساس قرارداد "ماستریخت ۳٪ است)؛

* پرداخت‌های ویژه متفاوتی که تا امروز از منابعی خارج از بودجه دولتی انجام می‌شدند، حال می‌بایستی از بودجه تامین اعتبار کردند؛

* متوقف کردن پروژه‌های بنیادی "زاید" در بخش عمومی؛

* بانک مرکزی می‌بایستی در رابطه با سیاست پولی چنان مستقل باشد که بتواند نرخ بهره‌ها را تا هر حد لازم بالا ببرد و بدین ترتیب نرخ تسعیر روپیه را ثابت نگه دارد [نگاه کنید به نرخ سرسام آور بهره برای سپرده‌های ثابت در ایران]؛

* "تجدید ساختار" بانک‌ها و موسسات مالی به معنی اخراج‌های وسیع و تعطیل کردن‌ها؛

* از میان برداشتن اتحادیه‌ها و انحصارات تجاری که به منظور تثبیت قیمت‌ها [ی مواد صادراتی این کشور] تشکیل شده است، مانند آنهایی که در صنایع چوب وجود دارند.

این فرامین ص ب پ مشخصاً و به هیچ وجه به مقابله با بحران پولی و اقتصادی آندونزی کمک نمی‌کند و در صورت اجرای آنها بحران مذکور تشدید خواهد گردید، زیرا در نتیجه‌ی به فعل درآمدن این سیاست‌ها، بخش واقعی (Real) اقتصاد به ورطه‌ی کساد سقوط خواهد کرد و از هم پاشیده شدن انحصارهای ملی صادراتی، مثلاً در مورد درختان کائوچو که تا امروز نیز یکی از بزرگترین منابع تامین ارزهای خارجی برای این کشور است، تراز تجاری و پرداخت‌های خارجی آندونزی را با کسری موازنه شدیدی روبرو خواهد ساخت. و بالاخره بار دیگر یادآور می‌گردد که چاشنی هرج و مرج بانکی در این کشور توسط خود ص ب پ دامن زده شد!

بحران روپیه، چهره‌ی دیگر بحران آندونزی است. روپیه که تا بحال (زمان نگارش مقاله) ۸۴٪ از ارزش خود را در مقابل دلار از دست داده است، مشکل بازپرداخت بدهی‌های خارجی آندونزی را حادث ساخته، زیرا بدهی‌های بانک‌ها و موسسات محلی با تناسبی معکوس نسبت به ارزش روپیه افزایش یافته است.

برخلاف بحران بدهی‌های دهه‌ی ۸۰ که در آن مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای لاتین در مقابل فشارهای ص ب پ مجبور به کرنش بودند، اقتصاد ملی کشورهای آسیای جنوب شرقی فاقد پدیده‌هایی چون کسری بودجه مزمن، تورم مداوم، یا فراتورم (Hyper inflation) بوده، و توسعه در بخش واقعی اقتصاد نسبتاً پایدار می‌باشد و سهم بدهی‌های دولتی در مجموع بدهی‌های خارجی کمتر از بدهی‌های موسسات خصوصی می‌باشد. با وجود این تفاوت‌های بارز، ص ب پ از رژیم‌های آسیای جنوب شرقی اجرای دستورات

ژنرال کودتاجی آندونزی "سوهارتو"، سرانجام پس از دو دهه دیکتاتوری، سقوط کرد. جنبش عظیم جوانان، غارت شدگان، روشنفکران و زحمتکشان آندونزی به حیات سیاسی وی خاتمه بخشید. او طراح قتل عام صدها هزار آندونزیایی در جریان کودتایی است که علیه دولت ملی "سوهارتو" و بدستور امریکا صورت گرفت. فساد همه جانبه دستگاه حاکمه کودتا، سرقت ثروت ملی کشور توسط شخص "سوهارتو" و خانواده اش، فقر، مسکنت و تشدید همه جانبه اختلاف طبقاتی، انگیزه‌های پر قدرتی بود، که بدنبال آغاز بحران اقتصادی در کشورهای آسیای جنوب شرقی و سقوط پولی این کشورها به قیام انقلابی در آندونزی ختم شد. بی شک، بحران اقتصادی در جنوب شرقی آسیا، حکومت‌های دیگری را نیز متزلزل خواهد ساخت، آندونزی فاسدترین آنها بود! کشوری که حاکمیتش کارگزار صندوق بین المللی پول بود و ملتی را به بردگان این صندوق تبدیل کرده بود. برآوردهای اولیه نشان می‌دهد، که ژنرال "سوهارتو"، شخصاً ۵ میلیارد دلار ثروت اندوخته و خانواده اش جمعا ۲۵ میلیارد دلار. او نیز برای نجات کشور از افتادن در دام کمونیسم به میدان آمده بود و صدها هزار نفر را با همین هدف قتل عام کرد، زبان همه را بست، اختناق گسترده را در کشور حاکم ساخت و فساد از کنترل مطبوعات، افکار عمومی و پارلمان واقعی، به غارت کشور سرگرم شد و در این راه همه نوع زویند بین المللی را پذیرفت! شواهد و قرائن بیماری وجود دارد که تحولات در آندونزی در این مرحله متوقف نشده و با سقوط "سوهارتو" جنبش گروستان آندونزی پایان نخواهد یافت. این جنبش به رفتن "سوهارتو" و آمدن معاون او تن نخواهد داد.

صندوق بین المللی پول،

"بیماری" است، نه "درمان"!

ترجمه: ر. زادفر
منبع Neue Solidaritaet ۱۱/۳/۹۸

یکی از جنبه‌های کمتر شناخته شده‌ی بحران مداوم مالی و پولی در آسیا، نقش صندوق بین المللی پول (ص ب پ) است. حامیان ص ب پ ادعا میکنند که بدون واکنش سریع این صندوق نسبت به بحران در تایلند، آندونزی و کره جنوبی، آنچه که به نام "بحران آسیا" خوانده شده است، به یک هرج و مرج اقتصادی در سطح جهان و بحران فروپاشی منجر می‌شد.

بررسی دقیق نقشی که ص ب پ امروزه در آسیا بازی می‌کند و تبدیل و تحول تاریخی این انستیتی فراملیتی و نقش اقتصادی بسیار با اهمیت آن، فرد را به نتایج کاملاً متفاوتی هدایت می‌کند و آن اینکه این صندوق خود مشکل واقعی است! چرا، که عملکرد و اهداف آن با حاکمیت‌های ملی، توسعه اقتصاد جهانی و رفاه و سعادت مردم جهان در تضاد قرار دارد.

پس از بروز بحران پولی در تایلند در ماه مه ۱۹۹۷، تدابیر مالی نجات با سقف ۱۲۰ میلیارد دلار توسط ص ب پ در نظر گرفته شد، تا شاید بدین وسیله وقوع یک هرج و مرج اقتصادی بین المللی و بحران ساختاری برای چند ماهی به تعویق افتد. اما، با این تدابیر وضعیت اقتصادی و مالی در آسیا بیش از پیش خراب شد. به عبارت دیگر، پرداخت‌های ص ب پ داروهایی هستند برای گرفتن جان از تن بیماران آسیایی و این پرداخت‌ها، سیستم مالی بین المللی را که خواه ناخواه دچار ضربه شده است، با ضربات مرگباری روبرو خواهد ساخت.

در ۱۳ ژانویه جاری، جزئیات خاطرات محرمانه‌ای (که البته برای مدیران ص ب پ، از جمله "میشل کومدس" و دیگر کادرهای رهبری این موسسه مشخص بودند) در معرض افکار عمومی قرار داده شده است. در این کتاب خاطرات، به طور دقیقی گزارش شده که چگونه عملکرد و دستورات ص ب پ در آندونزی، "موقعیت آرزو دشوار" آن کشور را به "وضعیتی غیرقابل قبول" تبدیل نموده است، شرایطی که تهدید به بروز آشفتگی‌های دیگری در آسیا را دربردارد.

در ماه نوامبر ۱۹۹۷، هنگامی که هنوز بحران آسیا به عنوان خطری جهانشمول طبقه بندی نشده بود، مرکزیت ص ب پ در واشنگتن تعطیل کردن ۱۶ بانک در حال ورشکستگی در آندونزی را به این کشور دیکته کرد، که در میان آنها نام یک بانک متعلق به پسر رئیس جمهور "سرهارتو" نیز به چشم می‌خورد. ص ب پ استدلال می‌کرد که برداشتن این گام در آندونزی ضروریست تا در میان مردم «اعتماد به سیستم بانکی تجدید گردد». اما در ادامه‌ی کتاب مزبور می‌خوانیم: «همانطور که قابل پیش‌بینی بود، تعطیل کردن بانک‌ها باعث بروز یک وحشت ناگهانی شد. ده‌ها هزار آندونزیایی از ترس از کف دادن پول‌های خود، در صف‌های طولانی مقابل بانک‌ها تجمع کردند تا سپرده‌های خود را از این بانک‌ها بیرون بکشند.» براساس این گزارش، این تعطیل کردن‌ها

مشابهی را مطالبه می کند که در دهه ۸۰ به کشورهای آمریکای لاتین دیکته کرده بود.

چگونه می توان این بی ملاحظگی ص ب پ را توجیه نمود؟ به نظر ما این عدم انعطاف حاصل برآوردهای غلط و یا کمبود اطلاعات ص ب پ نسبت به اوضاع جاری نیست، بلکه در پس آن عمد و قصد خوابیده است. زیرا مسئولان ص ب پ اصولا هیچ علاقه ای به بخش واقعی اقتصاد و توسعه اجتماعی و زیربنایی در اقتصاد ملی کشورهای آسیای جنوب شرقی ندارند.

صندوق بین المللی پول چیست؟

با وجود اینکه می توان با کسی اغراق ص ب پ را پر قدرت ترین انستیتیوی مالی جهان به حساب آورد، معهذا، اطلاعات و شناخت عمومی در مورد آن کافی نیست. بدین علت در ادامه این مقاله چشم اندازی از تاریخ و نحوه کار ص ب پ ارائه خواهد شد.

ص ب پ حاصل کنفرانس پولی در ژوئیه ۱۹۴۴ در "برتن وودز" (Bretton Woods) در ایالت نیوهمپشایر آمریکا است. این کنفرانس توسط رئیس جمهور سابق آمریکا، فرانکلین د. روزولت برگزار گردید تا طی آن اساس بازسازی اقتصادی برای سال های پس از جنگ پی ریزی شود. جمعا ۴۴ کشور در این کنفرانس شرکت نمودند و قطعنامه ای نهایی آن موسوم به "بند توافق در مورد بنیاد مالی بین المللی" را به امضاء رساندند، بندی که بعدا از ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ به اجرا گذارده شد. هر کشور امضاء کننده این قطعنامه موظف بود مبلغی را به یک بنیاد مرکزی واریز کند. مقر این بنیاد در پایتخت ایالات متحده قرار داده شد، تا اعتماد به این موسسه ی نو بنیاد تا حد ممکن تضمین گردد. بنیاد، پول های دریافتی را تحت شرایط معینی به شکل اعتبار به کشورهای عضوی که تحت وضعیت اضطراری قرار می گرفتند، پرداخت می نمود. دستورالعمل ها یا شرایط ص ب پ که دریافت اعتبارات اضطراری متضمن اجرای آنها هستند، در سال های پایانی دهه ی ۵۰ با دقت زیادی فرموله شده اند. مجموعه ی دستگاه اداری ص ب پ در طول ۴۰ سال از تقریر بایدها و نیایدها به نحوی انتخاب شده اند که از لحاظ ایدئولوژیکی بیرون بی چون و چرای "یاسای چنگیزی" بنیانگذاران صندوق باشند.

دریافت کنندگان وام از ص ب پ مجبورند بازرسان صندوق را قانع سازند که سیاست اقتصادی و مالی شان بر این اساس نهاده شده است که «یک نیت دایمی در ارزهای خود ایجاد کرده، و یا به نرخ تسعیر معینی دست پیدا کنند یا نرخ موجود را ثابت نگه دارند.» آنچه را که لازم الاجراست ص ب پ به تنهایی تعیین می کند و قرض گیرنده حق تصمیم گیری ندارد. با توجه به اینکه ص ب پ مرکز ثقل سیاست های خود را مطلقا روی نرخ تسعیر متمرکز نموده است، برایش امکان پذیر است که سیاست بودجه هر کشور وام گیرنده، پرداخت های دولتی، سیاست مالیاتی و همچنین بخش عمومی اقتصاد و از طریق آن عملا همه ی دیگر وجوه زندگی اقتصادی کشور را تحت کنترل خود درآورد.

اما، همانگونه که بحران آسیا ثابت کرد، ص ب پ مشخصا قادر نیست و یا نمی خواهد اقدامی بر علیه فعالیت های اسپکولاتیو بنیادهای سرمایه گذاری خصوصی، مانند "بنیاد کوانتوم" (Quantum Fonds) به مدیریت "جورج سوروس" (George Soros) انجام دهد که بدون هیچ اعلان قبلی، ارزها را یکی پس از دیگری به بحران سوق می دهند.

ص ب پ معمولا اعتبارات را بر اساس "تقاضا" ارائه می کند، به عبارت دیگر، اعتبارات در اقتساط بسیار کوچک پرداخت می گردند. بدین ترتیب ص ب پ کنترل دایمی خود را بر کشور بدهکار حفظ کرده و می تواند وام گیرنده را وادار تا تدابیر پیشنهادیش را به مورد اجرا بگذارد، زیرا در غیر این صورت اقتساط بعدی اعتبار که فوراً مورد نیاز وام گیرنده است، پرداخت نخواهند شد. در مکاتبات رسمی ص ب پ مندرج است: «بدین وسیله امکانات و توانایی های صندوق تقویت شده و بر کشور وام گیرنده فشار وارد می آید تا با انرژی و پشتکار بیشتری سیاست های مورد نظر ص ب پ را با هدف ایجاد ثبات پایدار و جریان آزاد پرداخت ها در حد موفقیت آمیز پیاده نماید.»

در زمان تاسیس ص ب پ، ایالات متحده در میان دیگران، به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان و کشوری با ذخایر طلای کافی، بزرگترین سهم را در میان صندوق بدست آورد و ۳۱٫۵٪ از حق رای ص ب پ را کسب نمود. امروزه با وجود اینکه ایالات متحده بزرگترین پرداخت کننده ی پول به صندوق است، حق رای آن به ۱۷٫۸٪ کاهش یافته. بریتانیای کبیر به همراه ۵ عضو موسس دیگر ص ب پ که در عین حال جزئی از امپراتوری انگلستان و یا عضو کشورهای مشترک المنافع، کامنولث، می باشند (هند، آفریقای جنوبی، استرالیا، نیوزلند و کانادا) با ۲۷٪ در رده ی دوم دارندگان حق رای قرار گرفتند. چرچیل و

(Keynes) در زمان تاسیس ص ب پ استدلال نموده بودند که وسعت امپراتوری کامنولث به حد کافی توجیه کننده ی این نفوذ عظیم انگلستان بر ص ب پ می باشد، علیرغم اینکه در سال ۱۹۴۴ انگلستان کشور ورشکسته ای بیش نبود. فرانسه اما با وجود اینکه یک قدرت بزرگ استعماری بود، فقط ۵٪ حق رای در ص ب پ بدست آورد.

عملکرد ص ب پ در سال های پس از جنگ

اساسنامه ی اولیه ص ب پ حاصل هفته ها مذاکرات و بنده و بستان های بین دو برگزارکننده ی اصلی کنفرانس "برتن وودز" بود. این دو عبارت بودند از: از طرف ایالات متحده معاون وزیر مالیه "هاری دکستر وایتز" (Harry Dexter Whites) و از طرف بریتانیای کبیر "جان مننارد کینز" (John Maynard Keynes). در پایان مذاکرات انگلیس ها مجبور شدند چند امتیاز بسیار مهم به طرف آمریکایی بدهند و بالاچار برنامه ی پیشنهادی وایتز را بپذیرند. وایتز ابتدا به وزیر مالیه آمریکا، "مورگن تار" (Morgentau) و رئیس جمهور روزولت بنیانگذاری یک "بنیاد تثبیت کننده" را پیشنهاد نمود که از تکرار بحران اقتصادی مشابه آنچه در دهه ی ۳۰ اتفاق افتاده بود، جلوگیری کند. این بنیاد می بایستی با یک "بانک بازسازی و توسعه" همکاری کند و اعتبارهای درازمدت بازسازی به دلار به تمام کشورهای اروپای غربی پرداخت نماید. این طرح ها پایه و اساس ص ب پ و بانک جهانی بودند. کینز تشکیل یک "اتحادیه ی تصفیه" (Clearing Union) و پایه ریزی یک پول فراملی به نام "یونیتاز" (UNITAS) را مد نظر داشت.

در خلال دوران تفتیش عقاید سناتور "مک کارتی" علیه باصطلاح "فعالیت های غیر آمریکایی" در آغاز دهه ی ۵۰، وایتز متهم به "سمپاتی به کمونیست ها" و حتی "جاسوسی برای کمونیست ها" شد. این هیاهو نقش او به عنوان مسئول گروه آمریکایی مذاکره کننده در "برتن وودز" و بعدا به عنوان رئیس نمایندگی آمریکا در ص ب پ را تحت تاثیر منفی قرار داد. تمام شواهد حالی از آن هستند که عملکرد "وایتز" بخشی از سیاست جهانی درازمدت دولت آژمان آمریکا بود. براساس اطلاعاتی که اخیرا در مورد فعالیت های مخفی سفارت انگلستان در واشنگتن، در رابطه با بگیروبندهای مک کارتیسم افشاء شده است، محتملا و چه بسا به احتمال قریب به یقین، "مک کارتی" و "آدگار هور" تشکیلات اف بی ای را در مورد نام "وایتز" قریب دادند تا با بدنام کردن او نفوذ ایالات متحده در این سازمان نو بنیاد مالی را تضعیف کنند. در هر صورت، وایتز نیز مانند بسیاری دیگر از اطرافیان نزدیک روزولت از عناصر غیر آنکولوفیل بود. او در نوامبر ۱۹۹۵ در یادداشتی به وزیر اقتصاد، مورگن تار، چنین نوشت: «اینکه بر سر روابط ما با انگلستان چه خواهد آمد، یا در بالکان و خاور دور چه اتفاقی خواهد افتاد، در مقابل حل مسایل فی مابین ایالات متحده و روسیه فاقد اهمیت است.» علیرغم اینکه اتحاد شوروی در شمار اعضای موسس کنفرانس "برتن وودز" قرار داشت، اما استالین بعدا از عضویت در آن کناره گیری کرد.

حلات علیه "وایتز" از نفوذ آمریکا بر سمت گیری های استراتژیک ص ب پ کاست و کم کم قانون نانوشته ای در ص ب پ حاکم شد مبنی بر اینکه همواره یک اروپایی و ترجیحا یک بانکدار فرانسوی بر مسند ریاست این سازمان تکیه زند، مانند "میشل کامدوسوس"، رئیس فعلی، و "ژاک دولاروسیه" و "پیریل شوایتزر" روسای سابق و اسبق ص ب پ.

ص ب پ از سال ۱۹۶۱ تا امروز توسط این افراد که همگی به کادرهای "بانک دو فرانس" تعلق دارند، هدایت شده است سیاستهای سال های ۷۸-۱۹۷۳ که بانکدار هلندی، "یوهانس ویتته ویندن"، این سازمان را مدیریت نمود.

در سال ۱۹۴۵ وظیفه ی ص ب پ برای تمام ملل عضو روشن بود: ص ب پ می بایستی فعالیت خود را روی ثبات بخشیدن به اقتصادهای ملی کشورهای بزرگ صنعتی در سال های پس از جنگ متمرکز کند. در یک سند کاری وزارت اقتصاد آمریکا در رابطه با اهداف آمریکا گفته شده که می بایستی یک بنیاد چند ملیتی تشکیل شود، با این هدف که از بروز اختلالات در امر تبادل پرداخت ها و فروپاشی سیستم های پولی و اعتباری پیشگیری کند، راه اندازی تجارت جهانی را تضمین کند و سرمایه لازم برای بازسازی صدمات جنگی و نیز ارائه ی کمک های اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد.

در برتن وودز اساسا در خصوص چگونگی حمایت ص ب پ از توسعه ی اقتصادی کشورهای در حال توسعه بحث و مذاکره ای به عمل نیامد و اصولا چنین امری به عنوان بخشی از وظایف آن پیش بینی نشده بود. چنین

افزایش داده شد. نتیجه‌ی این حقه‌بازی، رشد انفجار آمیز بدهی کشورهای جهان سوم بود.

چاشنی این بسم بدهی در آگوست ۱۹۸۲، هنگامی که رژیم مکزیک به دولت آمریکا اطلاع داد که قادر به پرداخت تعهدات مالی خود به بانک‌های نیویورک نیست، زده شد. حال ص ب پ از یک سازمان برآمده از شرایط پس از جنگ به موسسه‌ای با وظیفه‌ی دیکته کردن خشن‌ترین سیاست‌های صرفه‌جویانه و تنزل دهنده‌ی غدار استاندار زندگی بویژه در کشورهای در حال توسعه تبدیل شد.

بعد از بروز بحران بدهی در مکزیک و بحران بانکی جهانی متعاقب آن، بانک‌های لندن و نیویورک به تاراج و غارت بی‌مثال و ماندنی در کشورهای بدهکار دست زدند تا بدهی‌های این کشورها را که حال به ارقامی باورنکردنی و نجومی رسیده بودند، بازپرداخت نمایند. تحت فشار رژیم ریگان-بوش و بانک‌های آمریکایی، ص ب پ روی برنامه‌ای کار کرد که دستورالعمل‌های دقیق آن می‌بایستی از طرف کشورهای مقروض در جهان سوم اجرا گردد. یکی از کسانی که در انتخاب معیارهای این دستورالعمل نقش داشت، کارمند سابق ص ب پ و بعداً مدیر بانک نیویورکی "سیتی کورپ" (Citi Corp) به نام ایوینگ فریدمن (Irving Friedman) بود. او در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۸ گفت: «به نظر من، ما بایستی منابع ص ب پ را به عنوان شیرینی در اختیار کشورهای محتاج اعتبار قرار دهیم. بدینوسیله همواره خواهیم توانست وضعیت اقتصادی آن کشورها را تحت نظر داشته باشیم. پس از آن "چماق" خواهد آمد و ما خواهیم گفت که چه چیز باید تغییر کند.»

نسخه‌ی ص ب پ همواره یکسان بوده است: کاهش واردات، کاهش شدید ارزش پول ملی (که همواره سبب چند برابر شدن بدهی‌ها می‌شود) و تدابیر شدید صرفه‌جویانه به شکل حذف سوسید مواد غذایی و دیگر مایحتاج اولیه، در کنار اینکه دروازه‌های اقتصاد ملی را، در چارچوب آنچه که اصلاحات لیبرالی نامیده می‌شود، به روی سرمایه‌گذاران خارجی باز کنند.

از سال ۱۹۸۲ این اجرای مویه موی تدابیر تعدیل ساختاری شرط غیرقابل اغماض در توافقات بازپرداخت بدهی‌ها بین بانک‌های خصوصی و کشورهای بدهکار بوده است. به این شکل ص ب پ به عنوان مثال مکزیک را مجبور کرد سوسیدهای دولتی روی مواد غذایی و سوخت را حذف کند، ارزش پزو، واحد پول این کشور، از ۱۲:۱ در سال ۱۹۸۲ به ۳۳۰:۱ در سال ۱۹۹۲ تنزل پیدا کرد و واردات، از کالاهای صنعتی گرفته تا دارو به شدت کاهش یافت. برای بانک‌ها اجرای این شرایط توسط کشور بدهکار، علیرغم سقوط بخش عظیمی از جمعیت به ورطه‌ی فقر و فلاکت و حتی مرگ تقدم دارد.

بانک‌های یورودولار خود را در کارتل متحد کرده‌اند. این کارتل پس از برگزاری اولین جلسه‌ی تاسیس در مغل "دیپلی پارک" در نزدیکی لندن، به نام "گروه دیچلی" (Ditchley Group) نامیده شده است. آنها با وقاحت از "وظیفه مطلق" بدهکاران به بازپرداخت دم می‌زنند. آنها تهدید می‌کنند: کشوری که در بازپرداخت با مشکل مواجه شود، هرگز حتی یک دینار نیز دریافت نخواهد نمود. با وجود عملی نبودن، این تهدیدات موثر بوده‌اند.

بانک جهانی در سال ۱۹۸۰ مجموع بدهی‌های بخش دولتی و خصوصی با دوره بازپرداخت بیش از یک سال را برای ۱۰۹ کشور در حال توسعه معادل ۴۳۰ میلیارد دلار ارزیابی کرده است. این ۱۰۹ کشور در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ تنها بعنوان بهره‌بردار بیش از ۳۲۶ میلیارد دلار پرداخت کرده‌اند. اصل اقساط پرداختی نیز بالغ بر ۳۲۲ میلیارد دلار بوده‌اند. در مجموع این کشورها ۶۵۸ میلیارد دلار از بابت اصل و فرع ۴۳۰ میلیارد دلار اعتبار پرداخت کرده‌اند، اما با وجود این، مجموع بدهی این کشورها تا سال ۱۹۸۷ نه تنها کاهش نیافته، بلکه افزایش پیدا کرده است و این رقم به ۸۸۲ میلیارد دلار سر می‌زند!

تمام این بازی‌های تمدید مهلت [در فرهنگ لغات رژیم جمهوری اسلامی "استمهال"] بازپرداخت اعتبارات و تقسیط مجدد آنها از سال ۱۹۸۲ تاکنون فقط به عظیم‌تر شدن کوه بدهی‌های کشورهای در حال توسعه منجر شده است. امروزه، بانک‌ها فقط آن مقدار اعتبار اعطاء می‌کنند که کشور بدهکار با آن فقط بتواند بهره‌ی بدهی‌های معوقه‌ی خود را پرداخت نماید و این در حالی است که اقتصاد ملی آن در چنگال دستورالعمل‌های سختگیرانه‌ی ص ب پ اسیر است. براساس قوانین آمریکا، بانک‌ها مجازند تا زمانی که بهره‌ی اعتبار پرداخت گردد، مجموع اصل و فرع بدهی‌ها را در دفاتر خود تحت عنوان "طلب" درج کنند و آن را مبنای اعطای اعتبارات جدید قرار دهند، بدون اینکه حتی دیناری از اصل اعتبار به شکل قسط دریافت کرده باشند.

از سال ۱۹۸۲ تا آغاز دهه‌ی ۹۰ عملاً هیچ اعتبار جدیدی از طرف بانک‌های خصوصی به کشورهای جهان سوم پرداخت نشده است. با این وجود در

فرض شده بود که بهبود یافتن اقتصادهای ملی کشورهای صنعتی اروپای غربی، عملاً باعث ترقی اوضاع اقتصادی در کشورهای مستعمره و در حال توسعه خواهد شد. در یک کلام، ص ب پ در آن زمان فقط در اقتصاد کشورهای پیشرفته اروپایی که از سابقه چند صد ساله‌ی صنعتی، نیروی کار متخصص و سیستم پیشرفته‌ی مالی برخوردار بودند، تجربه داشت.

ص ب پ همچنین در زمان تاسیس این هدف را پیش رو قرار داده بود، که ارزش‌های کشورهای صدمه دیده از جنگ (پیش از همه کشورهای اروپایی) را ثبات بخشد، امری که قبل از این وظیفه‌ای آمریکا بود. این مسایل امروز به نکات اصلی دو انحطاط ص ب پ تبدیل شده است.

ص ب پ در زمان تاسیس از طرف اعضای خود وکالت داشت تا با پرداخت پول از یک بنیاد مشترک، پرداخت‌های کوتاه مدت کشورهای عضو را که با مشکل روبرو بودند، متعادل کند. این اعتبارات برای رفع مشکلات کوتاه مدت در نظر گرفته شده بودند و می‌بایستی طی ۵ سال کاملاً بازپرداخت می‌شدند. در سال ۱۹۴۵ بزرگترین سرمایه‌گذار در ص ب پ آمریکا بود و این هدف را دنبال می‌کرد که تجربه مابین کشورهای بزرگ صنعتی اروپا و ایالات متحده را توسعه بخشد. در همین حال، انگلستان در مقابل شرایط نزول شدید ظرفیت صنعتی، فروپاشی صادرات صنعتی خود در طول جنگ قرار داشت. انگلستان برای تجدید کردن تعادل اقتصاد خود دو راه در پیش داشت: یا ذخایر ارزی خود را تا دینار آخر مصرف کند و یا مایملک و سرمایه‌گذاری‌های خود در خارجه را به فروش برساند. با توجه به اینکه انگلستان محل نگهداری ذخایر ارزی کشورهای پرشماری بود، در پیش گرفتن راه اول به این کشور اجازه می‌داد تا به مدد آن مشکلات بعد از جنگ خود را حل کند. در نتیجه‌ی پرداخت اعتبارات به انگلستان، این کشور امکان یافت تا به سرعت هزینه خرید اقلام وارداتی ضرور برای صنایع خود را پرداخت کرده، ابزار تولید را مدرنیزه نموده و به رشد اقتصادش شتاب بخشد. فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی نیز مشابه چنین تدابیری را اتخاذ نمودند.

تا آغاز دهه‌ی ۷۰ عمل اصلی ص ب پ به عنوان حلقه‌ی آخر زنجیر اعتبار دهندگان به کشورهای صنعتی بود. در سال ۱۹۷۷ آخرین اعتبار از این دست از سوی ص ب پ به ایتالیا پرداخت شد و پس از آن دیگر هیچگاه اعتبار با ثبات سازی یا اعتبارات دیگر به کشورهای عضو بازار مشترک پرداخت نکرده است. پیش از زمینه‌سازی‌های بحران نفتی دهه‌ی ۷۰ تصمیم‌گیری مدیرانه‌ای بود هر گاه ص ب پ به عنوان "قهرمانی زنده" بازنشسته و منحل می‌گردید، زیرا که ساختار آن دیگر با ضرورت‌های اقتصادی جهانی هماهنگی نداشت، اما محافظی پرنفوذ برای ص ب پ نقش جدیدی در نظر گرفته بودند.

پلیس بدهکاری کشورهای جهان سوم

پس از دو شوک نفتی ۷۴-۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ کشورهای در حال توسعه مانند برزیل، آرژانتین، پرو، بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی و نیز لهستان و دیگر کشورهای عضو قرارداد ورشو، در بازپرداخت اعتبارات خود دچار مشکلات سختی شدند. همه‌ی آنها مجبور بودند اعتبارات عظیمی از بانک‌های "یورودولار" (Eurodollar) که مرکزشان در لندن قرار داشت وام بگیرند تا بهای نفت وارداتی خود را که به ناکاه ۴۰۰٪ افزایش یافته بود، بپردازند. برای بانک‌های مذکور در لندن کاملاً روشن بود که چه مسئولیت کمرشکنی این کشورها را تهدید خواهد کرد، هر گاه برای دریافت اعتبار به ص ب پ متوسل شوند. بدین جهت، آنها با استفاده از موقعیت، به کشورهای مذکور اعتبارات خصوصی ظاهراً بسیار سخاوتمندانه‌ای از بازار "یورودولار" پیشنهاد کردند. به این بازار که مرکزش در لندن قرار دارد، دلارهای نفتی مازاد کشورهای صادرکننده‌ی نفت سرار می‌شد، فرآیندی که هنری کیسینجر بدان "بازبایی دلارهای نفتی" نام نهاده بود. این بانک‌ها سپرده‌های شیوخ عرب، از دلارهای نفتی را به قربانیان انفجار قیمت نفت قرض می‌دادند. رئیس سابق "سیتی بانک" به نام "والتر ریسستون" (Walter Riston) با این جمله که «موسسات می‌توانند اعلان ورشکستگی کنند، اما دولت‌ها نه!» از اعطای این اعتبارات عظیم به کشورهای آمریکای لاتین دفاع می‌کرد.

اعطای اعتبارات از دلارهای نفتی برای وام‌گیرندگان یک "مشکل کوچک" داشت: نرخ بهره‌ی این اعتبارات ثابت نبود و به طور خودکار به نرخ بهره‌ی موسسه‌ی لندن Labor-Interbank وابسته بود. نرخ بهره، پیش از بروز "شوک بهره" در زمان مارگارت تاچر و اتخاذ سیاست بهره‌ی بالا که چهار ماه بعد از آن توسط رئیس خزانه‌داری آرکیکا "پل ولکر" (Paul Volcker) نیز اتخاذ گردید، با کلمه‌ی "ناچیز" تعریف می‌شد. اما در پایان ۱۹۷۹ نرخ بهره Labor برای اعتبارات یورودولار به کشورهای جهان سوم به میزان ۳۰٪

سال ۱۹۹۴ مجموع بدهی ۱۰۹ کشور پیش گفته به رقم ۱٫۶ تریلیون دلار رسید - یعنی ۱۲۰۰ میلیارد دلار بیش از سال ۱۹۸۰.

ص ب پ موتور روند جهانشمولی

در اکتبر ۱۹۸۵ علایم چرخش دیگری در وظایف ص ب پ ظاهر شدند. در آن زمان وزیر اقتصاد آمریکا "جیمز بیکر" (James Baker)، روسای "جی پی سی مانهاتان" (Chase Manhattan)، سیتی کورپ، و دیگر بانک‌های بزرگ بین‌المللی و همچنین رئیس بانک مرکزی "پل ولکر" طی ملاقاتی در واشنگتن طرحی را تنظیم نمودند که بر اساس آن فشار ص ب پ و بانک جهانی نه فقط باید به افزایش بدهی کشورهای جهان سوم بیانجامد، بلکه می‌بایستی از این اهرم‌های فشار برای وادار کردن آنها به لیبرالیزه کردن هر چه بیشتر و خصوصی سازی وسیع تر در اقتصادهای ملی استفاده شود. امروزه این فرآیند تحت عنوان "جهانشمولی" (Globalisation) شناخته شده است.

از پایان دهه ۸۰، بانک جهانی به نهاد مجری هدف جهانشمولی مبدل شده است. بسیاری از دولت‌ها در جهان سوم و حتی برخی از کارمندان بانک جهانی در مقابل انحراف این "بانک توسعه" به ابزاری در خدمت پیشبرد فعالیت بین‌المللی شرکت‌های چند ملیتی اروپایی غربی از محدودی بازار مشترک به مناطق باصطلاح "مزد ارزان" در جهان سوم لب به اعتراض گشوده‌اند.

مدیر ص ب پ در یک سخنرانی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۳ پیش از برگزاری نشست سالانه ص ب پ و بانک جهانی عشق آتشین خود به جهانشمولی را با صدای رسا اعلان نمود: «مهم‌ترین تحول در آخرین دهه این قرن پدیده جهانشمولی است که زندگی اقتصادی ما را تغییر داده است.»

اعتبارات بانک جهانی که سابقاً برای سرمایه‌گذاری در طرح‌های زیربنایی مانند جاده سازی و نیرو رسانی به مصرف می‌رسید، حال به مناسبت افتتاح دروازه‌های اقتصادهای ملی کشورهای در حال توسعه برای ورود و استفاده‌ی کمپانی‌های بین‌المللی به کار گرفته می‌شود. قوانین جدید لیبرالی در خصوص جریان سرمایه و قابلیت تبدیل (Convertibility) که ص ب پ و بانک جهانی دیکته کرده و به اجرا می‌گذارند، به کنسرن‌های خارجی اجازه می‌دهد تا منافع حاصله از سرمایه‌گذاری‌های خود در جهان سوم را بدون محدودیت از این کشورها خارج سازند [در ایران، طی سال‌های اجرای طرح تعدیل اقتصادی، خروج اصل و فرع سرمایه‌گذاری‌های خارجی توسط هیات دولت و شخص رفسنجانی، بعنوان رئیس جمهور، رسماً تضمین شده بود و این تعهد هنوز معتبر است]. این حرکت هیولآسای سرمایه نه تنها از جانب کنسرن‌ها، بلکه از سوی تمامی موسسات مالی مانند بانک‌ها و بورس‌ها و موسسات و گروه‌های سرمایه‌گذاری، یکی از مهمترین عوامل بروز بحران مالی-پولی آسیا در ماه مه ۱۹۹۷ بود.

به این ترتیب، ص ب پ و بانک جهانی به موتور محرک جهانشمولی تبدیل شدند و حال دیگر هیچ شانس برای دریافت اعتبار خصوصی یا اعتبار از ص ب پ، بدون تن دادن کشور متقاضی به دستورات بانک‌ها در زمینه کاهش ارزش پول ملی، گشایش بازارها و خصوصی سازی موسسات تولیدی دولتی وجود ندارد. این سیاست جدید ص ب پ ارمغانی جز استعمار نو به همراه نیاورده است. استعماری که در آن بانک‌ها و کنسرن‌های بین‌المللی تحت حمایت ص ب پ و بانک جهانی به مراتب کارآمدتر و سودآورتر از استعمار کهنه و فرتوت انگلیس و فرانسه در قرن گذشته به ترکتازی می‌پردازند.

پس از گذشت یک دهه که کشورهای در حال توسعه تقریباً بطور کامل از دریافت اعتبار محروم بوده‌اند، به چنان شرایط دشواری گرفتار آمده‌اند که خود پیشنهاد به بازی گرفته شدن در نمایش جهانشمولی را ارائه می‌دهند و به امید نجات دادن اقتصاد مغروق خود و تکیه به سیاست از این ستون به آن ستون فرجی است، استقلال و حق حاکمیت ملی خود را در طبق اخلاص به حراج می‌گذارند.

از ابتدای دهه ۹۰ سیاست ص ب پ به اقتصاد ملی اتحاد شوروی سابق و دیگر کشورهای اروپای شرقی مانند لهستان و با هدف متلاشی سازی آنها وارد شد. در اینجا مقاصد ژئوپولیتیکی در کنار هدف‌های اقتصادی به وضوح دیده می‌شوند: روسیه می‌بایستی دایماً ضعیف بماند و اقتصادهای سابقاً برنامه‌ای کشورهای عضو قرارداد ورشو باید در مقابل جهانشمولی مفتوح گردند تا ذخایر طبیعی و زیرزمینی و نیروی کار ارزان آنها تا جای ممکن مورد بهره‌برداری و سوء استفاده قرار گیرد. در این رابطه ص ب پ همان نقشی را که کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۸۰ بازی کردند، در سال‌های ۹۰ به عهده کشورهای اروپای شرقی نهاده است.

در ملاقات سران ۷ کشور صنعتی (G-7) در هوستون تگزاس در ژوئن ۱۹۹۰ جرج بوش، مارگارت تاجار و فرانسوا میتران توافق کردند که ص ب پ کنترل کامل بر روند تغییر ساختار اقتصادی در اتحاد شوروی (که هنوز اتحاد شوروی بود) را بدست بگیرد، همانگونه که در ۱۹۸۹ در مورد لهستان و دیگر کشورهای اروپای شرق میانه نیز اینچنین بود. در آن زمان "جفری ساکس" (Jefferez Sachs) خصوصی سازی روسیه و لهستان را در چهارچوب سیاست مخوف "شوکت تراپی" ص ب پ به اجرا گذارد. همین سیاست عیناً در مورد یوگسلاوی نیز انجام شد و به عامل پر اهمیتی در ایجاد تنش‌های شدید اقتصادی و در نتیجه بروز جنگ بالکان در ۱۹۹۱ انجامید.

به نام خدا، گورتان را گم کنید!

در این لحظه بحرانی و در حالی که بحران اقتصادی به فاز اسفناک جدیدی وارد شده است، لازم است تا نقطه پایانی بر نیروی هیولایی و مخرب ص ب پ و اصولاً خود ص ب پ به عنوان یک نهاد گذارده شود. در کنگره آمریکا نمایندگان از پیشنهاد افزایش بودجه ص ب پ استقبال نکرده‌اند. اما این کافی نیست. بهترین پیشنهاد انحلال ص ب پ است. حتی در خود ص ب پ افرادی وجود دارند که سیاست رباخوارانه‌ی آن را که مخرب بخش واقعی اقتصاد است، مورد انتقاد قرار می‌دهند. با توجه به معلود بودن این عده اصلاح طلب که فاقد قدرت اجرایی در داخل ص ب پ هستند از یک طرف و ساختار مدیریتی غیردموکراتیک آن از طرف دیگر، این سازمان را فقط می‌توان به عنوان تشکیلاتی اصلاح‌ناپذیر ارزیابی نمود که تنها چاره‌اش مرگ است.

ص ب پ به شکلی که امروز وجود دارد، هیچ تناسب و تناسبی با آنچه که روزولت در سال ۱۹۴۴ در "برتن‌وودز" طرح‌ریزی کرد ندارد. این سازمان امروز یک تشکیلات مافوق بانکی است. (که در خدمت شرکت‌های بزرگ فراملی و بورس‌های عظیم قرار دارد!)

ص ب پ فعلی مستحق مضمونی است که "اولیور کرامول" سیصد سال پیش به نمایندگان پارلمان انگلستان گفت: «شما خیلی وقت است که اینجا می‌لولید، بدون اینکه عمل نیکی انجام دهید. به نام خدا گورتان را گم کنید!»

(بقیه کنوانسیون سازمان ملل از ص ۳۷)

اگر در ایران، بعنوان نمونه، دختران خردسال در پای دار قالی و در زیر زمین‌های نور و تاریک، در شرایط غیر قابل تصور به کار مشغولند، در آفریقا از آنان به عنوان سرباز استفاده می‌شود. اعزام پسر بچه‌های خردسال به جبهه‌های جنگ باعراق برای "مین رویی"، از جمله جنایات فراموش نشدنی در جمهوری اسلامی است. بخش دیگری از جنایات جمهوری اسلامی در حق نوجوانان ایران، اعدام آنها در زندانهای ایران (بویژه در زندان اوین) به جرم عضویت در سازمانهای سیاسی و یا تمایلات سیاسی بوده است. این در حالی است که اعلام ۹ سالگی برای دختران، بعنوان سن بلوغ و مجاز اعتلام داشتن ازدواج آنها نیز خود ظلم و ستم دیگری است بر دختران خردسال ایرانی. ابعاد این ستم وقتی نمایان تر می‌شود، که بدانیم در بسیاری از خانواده‌های سنتی و مذهبی ایران، این امر، اغلب به ازدواج‌های اجباری می‌انجامد.

کار اطفال پدیده‌ای منحصر به جهان گرسنگان و دنیای عقب نگه‌داشته شده موسوم به "جهان سوم" نیست. دراروپای صنعتی و سرمایه داری نیز این امر نه تنها جاری است، بلکه به اشکال مختلف رو به افزایش است. روزنامه سوئدی "داگینز نی جیتز" در یک گزارش از انگلستان می‌نویسد که قریب ۲ میلیون کودک انگلیسی به کار مزدی مشغولند. دختران از بچه‌ها نگهداری می‌کنند و پسران غالباً به توزیع روزنامه، دفترچه‌ها و برگ‌های آگهی تجارتي و یا هفته‌نامه‌های خرید از فروشگاه‌های بزرگ مشغولند. یک موسسه انگلیسی، بنام "LAG PAG UNIT" در گزارش خود خاطر نشان می‌کند که بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور را کودکان زیر ۱۳ سال تشکیل می‌دهند. یک کودک انگلیسی برای توزیع روزنامه که نیاز به بیدار شدن از خواب در ساعت ۴ صبح دارد، هفته‌ای ۱۶ پوند دریافت می‌کند.

مسئول گروه تهیه کننده گزارش مذکور می‌گوید: «انگلیس در دوران چارلز دیکنز به سر نمی‌برد، اما ما پسران ۱۵ ساله‌ای را یناقتیم که هفته‌ای ۱۹ ساعت کار می‌کردند.» لازم به یاد آوری است که مطابق قوانین انگلیس، میزان حداکثر ساعت کار کودکان ۱۷ ساعت است. همین میزان در کشورهای عضو جامعه اروپا ۱۲ ساعت در هفته تعیین شده است.